

او همیشه آماده رفتن بود

سید محمود طباطبایی

اولین روزی که علی صفایی را ملاقات کردم اوایل سال ۱۳۵۲ بود. آن زمان غرق در غرور جوانی و شور انقلابی بودم. او در اولین برخورد آنچنان دنیا را در چشم انسان حقیر می کرد که زاویه دید انسان به دنیا را تغییر می داد. وقتی درس نهج البلاغه می گفت گویی در جایگاه علی (ع) نشسته و وقتی می گفت: *عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم*، زیبایی و عظمت خدا را با تمام وجود درک و منتقل می کرد. وقتی از خدا می گفت و از محبت خدا و لطف خدا و رحمت خدا، شنونده احساس می کرد او با خدا عاشقانه گفتگو می کند.

دیگران را زیاد دیده ایم که با بی بی فاطمه زهرا (س) یا علی (ع) و سایر ائمه عاشقانه نجوا دارند، ولی او از جمله عرفایی بود که آنچنان با خدا راز و نیاز داشت که پهنای صورتش را اشک پر می کرد.

از همان روزهای اول سال ۵۲ در تفسیر چهار تکبیر اذان حرفش این بود که اول بایستی آدم بسازیم و آدم است که هستی را می سازد. آدم هایی که از دنیا بزرگتر باشند و جلوه های دنیا و حرف های خلق و وسوسه های نفس و شیطان نتواند آن ها را بفریبد و سقف سنگین حکومت اسلامی نیاز به چنین پایه هایی دارد.

در اوایل پیروزی انقلاب که ما شیفته هر جلوه ای می شدیم می گفت در ارتباط با انقلاب، *توجیه، حماقت است، تضعیف، خیانت است و تکمیل، رسالت ماست*. هر اشتباهی را که از طرف مسوولین رخ می دهد توجیه نکنیم ولی کاری هم نکنیم که این نظام نوپا تضعیف شود. بلکه وظیفه ما این است که ضعف ها را شناسایی کنیم و در صدد تکمیل آن ها برآییم.

در دفاع مقدس فرزند ۱۷ ساله اش، محمد را سخاوتمندانه تقدیم انقلاب کرد تا به دیگران ایثار را بیاموزد.

...

علی صفایی گویی در دنیا هیچ کاری نداشت و همیشه آماده رفتن بود. عشق امام هشتم (ع) چنان وجودش را پر کرده بود که اول و آخر هر ماه، عاشقانه به بارگاه ملکوتی امام مشرف می شد و بالاخره در مسیر عشقش جان باخت.

آخرین باری که او را یک هفته قبل از وفاتش در منزل دوستی ملاقات کردم صحبت از بازار خدا بود و می گفت: فقط عمل خالص خریدار دارد. به شوخی گفتم: آن هم که فراهم شدنی نیست و نمی شود با کمی عمل خالص متاعمان را بیاراییم و ارائه دهیم. و او با حالت مخصوص خودش مرا خطاب کرد و گفت: محمود! عجز و اضطراب هم خریدار دارد!